

باز پژوهشی در مفهوم استصحاب و بیان عدم اعتبار

استصحاب کلی قسم سوم*

علی اکبر فیاض**

چکیده

نظر پذیرفته شده این است که در هر سه قسم استصحاب کلی نوع سوم، استصحاب جاری نمی‌گردد. آنچه از بزرگان اصول در مبحث استصحاب کلی نوع سوم در می‌یابیم، بیشتر بحث فلسفی و منطقی است در حالی که نتیجه استصحاب، تعیین حکم برای مکلف حیران است، اما مباحث فلسفی و منطقی، دقتی را می‌خواهد که عرف در بیشتر موارد از درک آن عاجز است. در استصحاب مانند سایر مسائل شرعی و مفاهیم دینی، درک عرف از اهمیت بالایی برخوردار است. فهم عرف و درک در استصحاب تعیین کننده است. در استصحاب کلی نوع سوم هم عرف معتقد است که طبیعت کلی در ضمن فرد خارجی‌اش تحقق می‌یابد و با از بین رفتن فرد خارجی‌اش طبیعت هم از بین می‌رود و وجود کلی در ضمن فرد دیگری غیر از وجود فرد و کلی اولی تحقق یافته است، لذا رکن استصحاب مختل شده است و بنابراین استصحاب جاری نمی‌گردد.

کلید واژه‌ها: استصحاب، استصحاب کلی قسم سوم، شک در بقاء، شک در

حدوث، یقین سابق.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۴/۲۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۰۵/۲۴

** کارشناسی ارشد فقه و معارف جامعه المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ العالمیه مشهد / fayaz1347@gmail.com

مقدمه

برای این که مکلف در برابر حکم شرعی که آن را نمی‌داند، متحیر نماند، شرع قواعد کلی را بیان کرده است که یکی از این قواعد، استصحاب است و در صورت داشتن شرایط می‌توان آن را جریان داد. برای پشتوانه این قاعده روایات زیادی از معصومین علیهم‌السلام ذکر شده است که روایات زراره، سکونی و قاسانی از نمونه‌های آن است.

علاوه بر این روایات، فقیهان بر بنای عقلا و دلیل عقل و برخی هم به اجماع تمسک کرده‌اند و بحث اجماع را بیشتر مدرکی دانسته‌اند. استصحاب کلی، بحثی است که بیشتر در زمان شیخ انصاری رحمته‌الله مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفت و بعد از ایشان فقیهان و اصولیان دیگر آن را مورد بررسی بیشتر قرار دادند. در زمان معاصر بحث استصحاب کلی توسعه پیدا کرده است و استصحاب کلی چه نوع اول، دوم، سوم یا حتی چهارم نوعی ابزار راهیابی به احکام فرعی شرعی است. فقیهان برای بیان احکام مکلفین، بعد از به بن بست رسیدن این روش‌ها را به کار گرفته‌اند. استصحاب با افراد ریز و درشتش که استصحاب فرد، کلی، احکام و موضوعات باشد، نمی‌تواند اماره باشد اما عمل مکلف را با مجوز شرعی قالب‌بندی می‌کند و مکلف را از تحیر بیرون می‌برد. معاصران بیشتر استصحاب کلی را مورد ارزیابی قرار داده‌اند.

مفهوم شناسی

۱. تعریف لغوی

از نظر لغوی «استصحاب» برگرفته از کلمه «صَحَبَه» از باب استفعال است و به معنای چیزی به همراه خود قرار دادن (انصاری، بی‌تا: ج ۲: ۵۴۱؛ مظفر، ۱۴۰۵: ۲۴۱؛ بجنوردی، ۱۳۷۸: ۱۹؛ روحانی، ۱۴۱۶: ج ۶: ۸) یا به معنای همراه گرفتن چیزی یا طلب همراهی با چیزی است. (سبحانی، ۱۳۸۵: ج ۲: ۲۸۷)

استصحاب به معنی طلب هم صحبتی و معاشرت است. عبارات فقیهان در نحوه بیان کمی تفاوت دارند، اما در بیان معنا یکی هستند. لفظ استصحاب از فعل صَحَب اشتقاق یافته و با واژه‌های صحبت و مصاحبه هم ریشه می‌باشد. (جوان، ۱۳۴۴: ۱۰)

۲. تعریف اصطلاحی

اصولیان و فقیهان تعریف اصطلاحی «استصحاب» را با عبارت‌های متفاوتی بیان کرده‌اند. از دید آخوند تمام این عبارات یک معنا را بیان می‌نمایند: «استصحاب، حکم به بقاء حکم یا موضوع دارای حکمی است که شک در بقای آن شود». (خراسانی، ۱۴۲۵: ۴۳۵) از دید آخوند، سایر تعاریف علما به همین معنا باز می‌گردد. تعریف دیگری

از استصحاب چنین است: استصحاب، نفس «بنای عقلا بر بقاء» می‌باشد یا استصحاب «ظن به بقاء» است. (همان) از آنجایی که در ادبیات نوشتاری و گفتاری در طول قرن‌ها تغییر ایجاد شده است، تفاوت مشاهده شده، ناشی از ادبیات متنی است و یا مرسوم بوده تعریفی را که خود پذیرفته و یا تعریفی را که خود ارائه کرده بودند، بهترین تعریف اعلام می‌کردند.

شیخ انصاری رحمته الله علیه بر این باور است که تعریفش محکم‌ترین و مختصرترین تعریفی است که تا کنون ذکر شده است: باقی گذاردن بر حالتی که بوده است. (انصاری، بی‌تا، ج ۲: ۵۴۱) روحانی هم این تعریف را بهترین تعریف دانسته، می‌گوید: منظور از ابقاء، «هو الحكم بالبقاء» است نه این که ابقاء تکوینی باشد. (روحانی، همان)

مؤلف «معالم»، استصحاب را چنین تعریف کرده است: «حکمی زمانی ثابت گردیده است، زمان می‌گذرد و زمان دیگر می‌آید، دلیلی هم در این زمان بعدی بر از بین رفتن آن حکم قبلی نداریم، پس حکم به بقای همان حکم قبلی می‌نماییم و همین استصحاب است». (حسن بن شهید ثانی، ۱۳۷۴: ۳۱۹)

تعریف دیگری از استصحاب نیز چنین است: «از بین بردن یقین سابق که متعلق به حکم با موضوع از جهت اثر یا جریان عمل به شک در بقاء متعلق یقین». (نابینی، بی‌تا: ج ۴: ۳۰۷) از دید ایشان این تعریف منطبق با مفاد روایات است و حقیقت استصحاب جز این نیست. این تعریف با قیود خودش باعث می‌گردد که «قاعده یقین»، «قاعده مقتضی و مانع» و «شک در مقتضی» از استصحاب خارج شوند.

از نگاه مرحوم مظفر، استصحاب یک «قاعده عامه» است. بعد می‌فرماید: کسی که نظر به این قاعده داشته استصحاب را «إبقاء ماکان» تعریف نموده است. (مظفر، ۱۴۰۵: ج ۲: ۲۴۲) آیت الله سبحانی می‌گوید: استصحاب در اصطلاح، باقی گذاردن هر آنچه که بوده به حال خودش است. (سبحانی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۱۲۳)

مرحوم آقا مصطفی خمینی رحمته الله علیه همه تعاریفی را که در مورد استصحاب صورت گرفته است، شرح الاسمی دانسته، در عین حال تعریف منطقی و فلسفی را در این مورد ممکن نمی‌دانند. وی بر این باور است که در امور اعتباریه و تعبدیه احتیاج به تعریفی که دارای جنس و فصل باشد و در آن حدود مطرح باشد درست نیست.

و هو ان التحقيق فبان الامور الاعتباريه و التعبدیه لا تحتاج الى التعاريف
 والفلسفيه بأخذ الاجناس و الفصول في حدودها ولا يعقل ذلك. (مصطفی
 خمینی، ۱۴۱۴، ج ۳: ۷۳۵)

ایشان بعد از نقض و ابرام، خود تعریفی را ارائه داده است. تعریف ایشان از
 استصحاب از نظر ساختاری متفاوت با تعریف فقیهان دیگر است: استصحاب باور به
 یقین سابق در ظرف زمانی شک در بقاء متیقن است... و تعریف شیخ انصاری را
 ضعیف‌ترین تعریف معرفی می‌نماید.^۲ (همان)

همچنین برای استصحاب تعریفی دیگری نیز به این شرح ارائه شده است:
 قاعده‌ای است که به موجب آن هرگاه یک حکم شرعی یا موضوع آن در زمان
 سابق یقینی و ثابت باشد، اما در زمان لاحق و یا در زمان حال مورد شک واقع
 گردد، شک لاحق را بی‌اثر می‌پندارند و یقین سابق را تا زمان شک استمرار
 می‌دهند. (جوان، ۱۳۴۴: ۱۰)

پیشینه استصحاب

استصحاب یکی از اصول عملیه چهارگانه عمومی است که نقش مهمی را در
 استنباط وظیفه عملی مکلف برعهده دارد. این اصل از زمان ائمه علیهم‌السلام تاکنون مورد
 استفاده و استناد فقیهان در استنباط احکام شرعی فرعی فقهی بوده است. علاوه بر آن
 در حال حاضر در علم حقوق، برای قانونگذاری و قضاوت هم کاربرد مورد توجهی دارد،
 به گونه‌ای که از بقیه قواعد و مسائل اصولی کاربرد مؤثرتر و بیشتری دارد؛ اما
 استصحاب کلی مبحثی است نسبتاً جدید که با دقت و درایت اصولیان بعداً در عرصه
 استصحاب پا گذاشت. (روحانی، ۱۴۱۶، ج ۶: ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۹ و ۱۸۰)

استصحاب در موارد مختلفی مانند احکام شرعی، احکام عقلی، حسیات، لغت، اجماع
 و استصحاب حال صغر جاری است و هر کدام این عناوین به گونه‌ای است که تاریخ
 مخصوص به خود را دارد. در احکام عقلی از روزی که انسان از عقل خودش بهره
 گرفت، استصحاب را هم مورد استفاده قرار داده است، در حسیات هم همین گونه، اما
 در احکام شرعی همراه است با استفاده از متون و نصوص. (جوان، ۱۳۴۴: ۲۱۰-۲۱۲)

۲. و کون الابقاء ماکان أسد الاخص فی غیر محله.

نگاه اهل سنت در کاربرد استصحاب

برخی از اصولیین اهل سنت، چهارمین منبع از منابع احکام را دلیل عقل و استصحاب دانسته‌اند. غزالی در کتاب *المستصفی ذیل عنوان دلیل عقل و استصحاب* بیان می‌کند که:

چون احکام شرع تنها از طریق نقل به دست ما می‌آید، برای عقل راهی به کشف آنها نیست، اما عقل می‌تواند بر براءت ذمه، نسبت به تکالیفی که دلیل نقلی بر آن در دست نیست، دلالت کند. همین عدم تکلیف تا زمانی که دلیل نقلی بر تکلیفی دلالت نکند، استصحاب می‌گردد. از همین روست که دلیل عقل را در کنار استصحاب آورد. در حقیقت دلیل عقل در این اصطلاح تنها برای نفی احکام کاربرد دارد و از اثبات حکم قاصر است. (غزالی، ۱۴۱۷: ۱۵۹؛ صرامی، ۱۳۸۲: ۴۹)

تفاوت استصحاب و اصول عملیه دیگر

در استصحاب حالت سابقه وجود دارد، اما در اصول عملی دیگر، این حالت وجود ندارد.

ارکان استصحاب

ارکان استصحاب عبارت‌اند از: یقین، شک و اجتماع یقین و شک در یک زمان.

۱. **یقین:** یقین به حالت سابق؛ حالت سابق می‌تواند حکمی یا موضوعی باشد.

۲. **شک:** منظور شک در بقاء یقین سابق است. برخی از اصولیین معتقدند که

شک در استصحاب اعم است از شک به معنای حقیقی که همان تساوی احتمال باشد و شک به معنای ظن غیر معتبر، یعنی نبود علم و دلیل علمی. (مظفر، پیشین: ۲۴۴)

۳. **اجتماع یقین و شک در یک زمان:** زمان ایجاد یقین و شک دو زمان متفاوت

است. زمان یقین قبلاً بوده اما الان شک در باقی بودن آن بوجود آمده. (همان)

مشروعیت استصحاب و خم و پیچ استصحاب کلی قسم سوم

۱. سیره عقلا

بررسی دلیل سیره عقلا:

آخوند خراسانی استصحاب را مطلقاً حجت می‌داند، چه در احکامی که مستند به دلیل شرعی است و چه احکامی که مستند به حکم عقل است. یکی از دلایلی که بر وجود و استحکام استصحاب ذکر می‌شود، سیره عقلا است. بنای عقلا در اینجا تعبدی است. عقلا در تمام امور زندگی خود استصحاب جاری می‌کنند، چون شارع ردعی نکرده، با آنکه این روش عقلا را شارع دیده و منع نکرده است. این سیره اطلاق دارد و

در تمام اشکال، اعم از شک در رافع و یا مقتضی و غیر آن جاری است. (قلی‌پور گیلانی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۳۹)

از نظر آخوند خراسانی بنای عقلا تعبدی نیست، بلکه ممکن است از جهت احتیاط این کار را انجام دهند، یا به خاطر امید و یا اطمینان به باقی بودن یا از روی غفلت و عادت و بدون توجه به ملاک. ممکن است گفته شود، آیات و روایات ناهیه از عمل به ظن می‌تواند رادع این بنا باشد. (آخوند خراسانی، ۱۴۲۵: ۴۳۹)

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه اصل بنای عقلا را برای اثبات استصحاب می‌پذیرند، اما نحوه استدلال را که مبتنی بر یقین به حالت سابق و شک در بقای آن و یا یقین سابق موجب حکم به بقا عمل می‌گردد، قبول نداشته و در حقیقت مقابل آخوند خراسانی قرار دارند. استدلال ایشان چنین است که اولاً: برداشتی که ذکر شد کاملاً غیر قابل قبول است، چون صرف یقین به حالت سابق نمی‌تواند ریشه بنای عقلا باشد، زیرا صرفاً یقین به حالت سابقه نمی‌تواند کاشف از حالت حاضر باشد. حالت حاضری که ظرف زمانی شک است همان طوری که خود زمان سابق نمی‌تواند کاشف از بقای خودش باشد. بنای عقلا بر این است که این چنین عملی نه اطمینان آور است و نه مطابق احتیاط؛ صرفاً یقین سابق است و شک لاحق و عمل طبق این. فکر نمی‌کنم که بنای عقلا بر اساس این باشد که همه طبق یقین سابق زندگی را اساس گذارده باشند. (امام خمینی، ۱۴۱۷: ۳۷ و ۳۸)

از نظر ایشان، صفت یقین به دو لحاظ قابل تصور است: یکی به عنوان صفت قائم به نفس، همچون عطش، گرسنگی، خوف و حزن و شک و ظن. در این صورت صفت یقین هیچ امتیازی بر صفت شک و ظن ندارد و از نظر استحکام و سستی و یا ابرام و عدم آن، با دیگری که ذکر شد یکی است؛ بلکه ابرام و عدم ابرام بستگی به عوامل و اسباب حصول این صفات دارد، چه بسا عوامل بروز شک قوی‌تر باشد، لذا استحکام آن بیشتر از یقین است.

از سویی هم لحاظ نمودن یقین در مقایسه با خارج است، به این جهت که کاشف تام از متعلق خود است. در این صورت استحکام یقین بیشتر است، برای این که کاشف تام و بدون تردید است، اما جریان عمل طبق یقین و قطع، خارج از حقیقت یقین و آثار آن است، لذا نمی‌توان گفت که صفت یقین به آن اعتبار دارای استحکام است و نیز ابرام و استحکام آن به اعتبار متیقن نیست، برای این که استحکام از مقتضیات ذات این صفت است، چه به امر مبرم تعلق بگیرد و یا به امر غیر مبرم؛ همان طور که شک به هرچه تعلق بگیرد غیر مبرم است. بنابراین اسناد نقض به یقین از باب کشف از متعلق

خود است و به این اعتبار مفاد اخبار استصحاب نسبت به هر یک از شک در مقتضی و رافع تعمیم دارد. (همان: ۳۲ و ۳۳)

بنای این دو بزرگ اصولی در باب استصحاب جنبه متفاوت به خود می‌گیرد، اما در استصحاب کلی قسم سوم در صورتی که بتوان به اثبات رساند که کلی تحت فردش باقی است، جریان پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد نظر آخوند با استدلالی که ایشان نموده است برای اثبات بنای عقلاً برای استصحاب، از استحکام کمتری برخوردار است.

۲. حکم عقل

حکم عقل به مناط حصول ظن؛ یعنی از حالت سابقه یقینی، ظن به بقا پیدا می‌کنیم. در این صورت، استصحاب از امارات و هم ردیف اخبار و ظنون معتبره خواهد بود و دیگر اصل عملی تبدی نیست؛ البته نویسنده کفایة الاصول بر این باور است که صرف وجود شیء در سابق موجب ظن به بقای آن نمی‌شود، لذا باقی بودن آن محتاج علت جداگانه‌ای است. این طور هم نیست که غالباً چیزهایی که قبلاً بوده‌اند، ادامه داشته‌اند، یعنی چنین غلبه‌ای وجود ندارد تا موجب ظن به بقا گردد. اگر هم غالباً چنین باشد و به همین غلبه موجب ظن به بقا گردد، باز هم باید گفت که دلیلی بر حجیت این ظن نداریم و اصل اولی نیز بر عدم حجیت ظن است. (همان: ص ۲۳۹)

از دید ایشان اصل استصحاب نمی‌تواند با حکم عقل به اثبات رسد. می‌توان گفت که وقتی اصل استصحاب نتواند با حکم عقل به اثبات رسد، استصحاب کلی نوع سوم هم نمی‌تواند جریان یابد.

۳. اجماع

ادعای اجماع را مؤلف «مبادی الاصول الی علم الاصول» (علامه حلی، ۱۴۰۴: ۲۵۱ و حسن بن شهید ثانی، ۱۳۷۴: ۳۲۲) نقل کرده است. آخوند این دلیل را قبول ندارد و بر این باور است که اجماع منقول فی نفسه حجت نیست، چه رسد در مسائل اصولی. اجماع محصل با وجود این همه اختلاف، حاصل نمی‌شود. این اجماع هم مدرکی است، چون این اجماع بر اساس دلایلی است که بر حجیت استصحاب قائم شده باشد. (آخوند خراسانی، ۱۴۲۵: ۴۴۰) سومین دلیلی که استصحاب را مشروعیت می‌دهد نیز مورد خدشه قرار گرفته است.

۴. اخبار

اخباری در این مورد مستفیض هستند که دلالت بر حجیت استصحاب دارند. بسیاری از فقیهان به آن استدلال کرده‌اند. استصحاب به این جهت که روایات

مستفیضه آن را حجت دانسته، حجت است. آخوند هم استصحاب را به خاطر روایات مستفیضه حجت می‌داند.

گونه‌های متفاوت استصحاب

۱. استصحاب کلی: مثل رجحان که مشترک بین وجوب و استحباب است.
۲. استصحاب جزئی: استصحاب فرد جزئی خارجی، مانند استصحاب حیات شخصی که مدتی است مفقود شده است.

استصحاب کلی

منظور از استصحاب کلی، استصحابی است که «کلی» با استصحاب یک فرد از افراد خود تحقق پیدا می‌کند، در صورتی که فرد وجودش مورد اطمینان و یقین نباشد. یقین داشتیم که کلی در ضمن یک فردش در زمان سابق تحقق یافته است، اما اکنون تردید و شک داریم که همان فرد باقی است یا خیر، در صورتی که باقی باشد، «کلی» هم باقی است و اگر آن فرد باقی نباشد، «کلی» هم نمی‌تواند باقی بماند. نوعاً فقیهان و اصولیان آن را سه قسم می‌دانند.

گونه‌های استصحاب کلی

شکل اول استصحاب کلی: شک در بقای کلی از جهت شک در بقای فردی است که با بودن آن در زمان گذشته یقین داشتیم. الان در وجود همان فرد که کلی در ضمن آن تحقق پیدا می‌کند، شک کرده‌ایم که موجود است یا خیر. در اینجا استصحاب خاص جاری می‌شود و استصحاب بقای کلی هم جاری می‌شود.

شکل دوم استصحاب کلی: در این شکل، شک در بقای کلی پیدا می‌شود. به این صورت که اکنون در مورد فردی که قبلاً موجود و متیقن بوده، اما اکنون این فرد مورد شک است که در بین افراد باقی مانده است و یا این که با افرادی که رفته، این فرد هم رفته است. یقین اجمالی داریم که در ضمن این فرد کلی تحقق یافته است، اما اکنون نمی‌دانیم که این فرد در بین رفتگان است و یا در بین افرادی که باقی مانده‌اند، موجود است.

شکل سوم استصحاب کلی: در این استصحاب، شک در بقای کلی پیدا می‌کنیم، اما منشاء شک در بقا از جهت فردی است که کلی در ضمن آن به یقین تحقق یافته بود، یقیناً رفته است، اما شک داریم که فرد دیگری به جای آن آمده که کلی باقی باشد یا این که جایگزینی نیامده است تا کلی از بین رفته باشد. اگر فرد دوم آمده باشد کلی در ضمن آن تحقق یافته و اگر نیامده باشد، کلی با ارتفاع فرد اول

مرتفع شده است. (مظفر، همان: ۲۷۹ و ۲۸۰؛ امام خمینی، همان: ۸۳؛ عراقی، بی تا: ج ۴: ۱۳۳؛ محقق نایینی، بی تا: ج ۴: ۴۲۳؛ خویی، ۱۴۱۷: ج ۳: ۱۰۳؛ روحانی، ۱۴۱۶: ج ۶: ۱۶۰-۱۸۰) مرحوم روحانی استصحاب کلی قسم چهارم را نیز به موارد فوق اضافه کرده است و مثال هایی از مرحوم خویی و فقیه همدانی را متذکر شده است. می توان گفت که شک در بقا و عدم بقای کلی ناشی از شک در حدوث و ارتفاع فرد جدید است.

بررسی سه نوع استصحاب کلی

نوع اول: برخی از فقیهان بر جریان و حجت بودن این قسم از استصحاب ادعای اجماع نموده اند. (مظفر، همان: ۲۸۰؛ امام خمینی، همان: ۸۳) فرد مورد نظر و متیقن که بر وجودش در سابق یقین داشتیم و الان شک داریم، آن را استصحاب می کنیم، وقتی فرد استصحاب شد و وجود پیدا کرد، کلی هم در ضمن آن وجود پیدا می کند و چون فرد کلی با تمام خصوصیات استصحاب می شود، اثر شرعی هم بر آن مترتب می گردد.

نوع دوم: در این قسم از اقسام کلی، استصحاب، جاری می گردد، البته نه استصحاب فردی از کلی، بلکه استصحاب کلی؛ عدم خصوصیت فرد را استصحاب می کنیم. همان طوری که در تقسیم سوم گفتیم خصوصیات فرد اعمال نمی شود، مثلاً خصوصیت جنابت که نتواند بدون غسل نماز بخواند، اعمال نمی گردد و نتواند داخل مسجد گردد و قرائت عزائم. این ها که از خصوصیات فرد حدث اکبر است، جاری نمی گردد، صرفاً خصوصیات کلی حدث اعمال می گردد. البته این قسم از استصحاب کلی مورد نزاع و رد و اثبات می باشد. (امام خمینی، پیشین: ۸۴) این قسم از استصحاب مورد رد و قبول زیادی بین فقیها و اصولیان است. برخی این استصحاب را از ریشه رد می کنند.

نقد و بررسی قسم دوم

صورت اشکال: استصحاب در قدر مشترک بین دو فرد که کلی باشد جاری نمی گردد. ریشه اصلی استصحاب می تواند دو چیز باشد: یکی یقین به حدوث و دیگری شک در بقا. در کلی قسم دوم رکن اول که یقین به حدوث باشد موجود است، اما رکن دوم که شک در بقا باشد، وجود ندارد، چون کلی زمانی تحقق پیدا می کند که فردی از آن وجود پیدا کند. در مورد خاصی که کلی نوع دوم باشد، کلی که در ضمن حدث اصغر تحقق پیدا کرده بود به صورت یقینی با وضو گرفتن از بین رفت، اما این که کلی در ضمن حدث اکبر تحقق پیدا کرده باشد، در اصل حدوثش از اول شک داریم. وقتی از اول در پیدایشش شک کردیم، اصل برائت جاری می کنیم. بنابراین کلی در زمان ثانی

کاملاً از بین رفته است. مرحوم مظفر در این باره می‌نویسند: «هم عقل سلیم این را درک می‌کند و هم می‌توان اصل شرعی جاری کرد».(مظفر، همان: ۲۸۰ و ۲۸۱)

پاسخ اشکال

اشکال کننده، بین کلی و فرد آن خلط کرده است.(مظفر، همان)
نوع سوم: در این قسم، شک در بقای کلی از این جهت است که فرد متیقن که کلی در ضمن آن تحقق یافته بود از بین رفت. اما فرد دیگری که کلی با وجود او تحقق می‌یابد شک داریم که حادث شد یا خیر. یعنی شک در بقاء و عدم بقاء کلی ناشی از شک در حدوث و ارتفاع فرد جدید است.

اقسام استصحاب کلی نوع سوم

۱. احتمال می‌رود که فرد دوم کلی هم، همان زمان با حدوث فرد اول وجود پیدا کرده، یعنی وجود هر دو فرد در یک زمان است.
۲. احتمال می‌رود که فرد دوم زمانی وجود پیدا کرده باشد که در همان زمان، فرد اول کلی رفته باشد. یعنی حدوث فرد دوم همزمان شده است با رفع فرد اول و این خود به دو صورت است: یا فرد اول تبدیل به فرد دوم شده است، به این صورت که فرد اول رفت و فرد دوم عالماً و عامداً جایگزین آن شد، یا این که به صورت اتفاقی فرد اول مرتفع شد و فرد دوم همزمان جایگزین گردید.
۳. احتمال می‌رود ملاک فرد دیگری همزمان با حدوث فرد اول حادث شده باشد، مثلاً همراه وجود، ملاک استصحاب که مصلحت غیر ملزمه است، وجود پیدا کرده باشد.
۴. احتمال می‌رود که ملاک فرد دیگر همزمان با زوال فرد اول وجود پیدا کرده باشد، مثلاً همزمان با زوال وجود، ملاک مصلحت غیر ملزمه^۳ وجود پیدا کرده باشد.

نظریه‌های اصولی در جاری شدن استصحاب کلی قسم سوم

۱. استصحاب در کلی قسم سوم مطلقاً جاری می‌گردد.(سیحانی، همان)
۲. استصحاب در کلی قسم سوم مطلقاً جاری نمی‌گردد.(روحانی، ۱۴۱۶، ج ۶: ۱۷۹)
۳. در برخی از اقسام استصحاب جاری می‌گردد و در برخی هم جای نمی‌گردد.

۳. استصحاب.

دیدگاه نفی کنندگان استصحاب کلی قسم

عده‌ای از فقیهان قائل به عدم جریان استصحاب کلی نوع سوم هستند که از جمله آنان مرحوم روحانی است. روحانی بعد از این که برای استصحاب کلی قسم سوم مثالی ذکر می‌کند، می‌فرماید:

در این قسم استصحاب جاری نمی‌شود، چون در اینجا شک در حدوث است نه شک در بقا، اگر شک در بقا می‌بود می‌شد استصحاب جاری کنیم، اما اگر شک در حدوث باشد، استصحاب جای نمی‌شود. (روحانی، همان)

مرحوم خوبی کسانی را که در یکی از صورت‌های کلی قسم سوم استصحاب را جاری می‌دانند و آن هم در مواردی است که در آن قائل به تغییر مرتبه هستند نه تبدیل فرد و یا کلی، مورد چالش قرار داده است. وی بر این باور است مثال‌هایی که ذکر می‌شود از تحت کلی قسم سوم خارج است و همانند کلی نوع اول است که استصحاب در آن قابل جاری شدن است. روحانی هم با صراحت جریان استصحاب را در کلی نوع سوم قبول ندارد، مگر موردی که عرف آن را دارای مراتب می‌داند و این از قسم سوم خارج است. آن طور که از کلام مرحوم مروج در «منتهی الدراییه» برداشت می‌شود ایشان هم از کسانی است که مانند مؤلف «منتقل الأصول» قائل به عدم جریان استصحاب در قسم سوم کلی استصحاب می‌باشد:

فالحق منع تفصیل شیخنا الاعظم رحمته و صحة القول بعدم جریان الاستصحاب

فی القسم الثالث بجمیع أنحاء إلا فیما إذا كان المشکوک فیہ علی تقدیر بقائه

من مراتب المتیقن السابق کالسواد الضعیف الذی هو من مراتب

السواد. (جزایری مروج، ۱۳۷۸: ج ۷: ۳۵۸)

استدلال ایشان در عدم پذیرش استصحاب کلی قسم سوم، همانند استدلال مرحوم خوبی است. به این صورت که در جریان استصحاب آنچه معتبر است شک در بقا و علم به حدوث است. وجود بقای مشکوک همانند وجود حدوثی باید متقین باشد و صرفاً در زمان تفاوت باشد. معلوم است که کلی وجود خارجی ندارد، وجودش وجود همان فرد خارجی کلی است. زمانی که علم داریم به وجود فرد، به وجود کلی در ضمن همان فرد هم علم داریم. زمانی که به ارتفاع همان فرد علم داریم به از بین رفتن کلی که در ضمن فرد بود هم علم پیدا می‌کنیم و احتمال کلی در ضمن فرد دیگر بقا در ضمن همان فرد قبلی نیست. چون فرض این است که آن فرد از بین رفته است، اما بر فرض وجود یا احتمال وجود فرد دیگر این فرد غیر از فرد قبلی است و آن کلی هم که وجود پیدا می‌کند غیر از آن کلی است که در ضمن فرد قبلی وجود یافته بود. پس نتیجه این می‌شود که استصحاب در کلی نوع سوم غیر قابل جریان است.

مرحوم آخوند بر این باور است که استصحاب در کلی قسم سوم جاری نمی‌شود. وی هم تقریباً همان استدلالی را ارائه می‌کند که در مورد نظر مرحوم روحانی ذکر کردیم.

استصحاب در کلی نوع سوم جاری نمی‌گردد، چون با تحقق هر فردی از کلی، کلی طبیعی مخصوص به همان فرد وجود پیدا می‌کند. در اینجا کلی طبیعی که در ضمن فرد مقطوع الحدوث موجود بوده، با ارتفاع آن فرد، یقیناً مرتفع شده است، اما وجود پیدا کردن کلی طبیعی در ضمن فرد جدید، مشکوک الحدوث است. چون رکن یقین نسبت به حدوث اختلال پیدا کرده، استصحاب جاری نمی‌شود. (خراسانی، ۱۳۲۵: ۴۶۱ و ۴۶۲) به عبارت دیگر در این قسم نسبت به خصوص افراد، استصحاب جاری نیست، زیرا مثلاً زیدی که قطعاً در خانه بود، متیقن‌الارتفاع است نه مشکوک البقا. بکر هم از اول مشکوک الحدوث است، ولی آیا کلی انسان را می‌توانیم استصحاب کنیم؟ مرحوم آخوند می‌فرماید محل اشکال است و استصحاب جاری نمی‌شود.

استصحاب کلی قسم سوم در هیچ کدام از چهار صورتی که قبلاً بیان کردیم جاری نیست. در فرض انسان در ضمن زید و بکر که خیلی‌ها جایز نداستند. اما در فرض استحباب و ایجاب می‌گوییم کلی عبارت است از طلب فعل و در ضمن فردی به نام وجوب، قطعاً موجود شد و قطعاً مرتفع شد و در ضمن فرد دیگر به نام استحباب از اول مشکوک است، پس آن طبیعی که موجود بود الآن مشکوک البقاء نیست و طبیعی دیگر که در ضمن استحباب مطرح است از اصل، مشکوک الحدوث است و لذا ارکان استصحاب ناتمام است. (همان)

اشکال

بر بیان مرحوم آخوند در مثال اخیر که برای فرد مشکوک آورده است، یعنی مسئله استحباب و ایجاب، اشکال شده است. معترض می‌گوید: ما اصل مطلب شما را قبول داریم که در کلی قسم سوم استصحاب جاری نیست، اما در خصوص دوران امر بین ایجاب و استحباب، یا کراهت و تحریم، این مطلب را قبول نداریم، چون تفاوت میان این دو از قبیل تفاوت زید و بکر نیست که دو وجود مابین و مغایر هستند و طبیعی در ضمن هر کدام، غیر از طبیعی در ضمن دیگری است، بلکه از قبیل تفاوت سیاهی شدید و ضعیف است که جسمی قبلاً خیلی سیاه بود یا خیلی قرمز بود و کم کم بر اثر تابش آفتاب یا شست و شوی مداوم، کم رنگ شده است؛ اما عرف و عقل می‌گوید این همان سیاهی و قرمزی است، نه امر تازه و حادث. اگر شک کردیم که سیاهی شدید به کلی از بین رفته یا مرتبه شدید‌اش زایل شده و مرتبه ضعیفه آن باقی است (مظفر، پیشین: ۲۸۴) از استصحاب بقای کلی سیاهی استفاده می‌کنیم، ولو استصحاب خصوص این یا

آن مرتبه، قابل جریان نیست و همانند کلی قسم ثانی می‌شود. پس در دوران بین ایجاب و استحباب باید بتوانیم استصحاب ندب را جاری کنیم.

جواب

از نظر دقت عقلی، مطلب همان است که شما گفتید، ولی از دید عرفی، وجوب و استحباب، دو فرد مباین و مغایر و قسیم هم و ضدان هستند. از نظر مشهور تمام احکام خمسه ضد هم هستند. پس وجوب غیر از ندب است، همان‌گونه که زید غیر از بکر است. و اگر مغایرت بود، همان اشکال که در کلی قسم سوم بود در اینجا هم هست که کلی طلب فعل در ضمن فردی (ایجاب) قطعاً محقق شد، سپس مرتفع شد و شک داریم که آیا در ضمن فرد دیگر (استحباب) موجود شد یا نه؟ و چون طبیعی در ضمن هر کدام غیر از طبیعی در ضمن دیگری است، ارکان استصحاب تمام نیست. باید گفت که ملاک در باب استصحاب عرف است نه دقت عقلی؛ البته رابطه دیدگاه عرفی و عقلی با هم، عموم و خصوص من وجه است. (آخوند خراسانی، همان، ۴۶۲ و ۴۶۳)

دیدگاه محقق نائینی

با بررسی طولانی که از تقسیم‌بندی فروض متصوره اقسام استصحاب کلی نوع سوم دارند. تقسیم را ثلاثی می‌نمایند. در دو قسم اول استصحاب را جاری نمی‌دانند. مثال قسم اول ایشان جایی است که شک در بقای کلی مورد نظر به خاطر احتمال حادث شدن فرد دیگری هم‌زمان با وجود فرد معلوم است. مثلاً حادث شدن عمرو را در خانه احتمال می‌دهیم در حالی که زید هم موجود است. در این فرض مرحوم نائینی جاری شدن استصحاب را جایز نمی‌دانند. کما این که صاحب کفایه هم جایز ندانستند. وی بر این باور است که اصلاً در این مثال توهم استصحاب هم نکنید چه رسد به جاری شدن استصحاب. وی در ادامه می‌فرماید: «کسانی که در این مثال استصحاب را جاری دانستند، اشتباه بزرگی کرده‌اند و منشاء اشتباه آنها تخیل بی‌اساسی است که برایشان پیش آمده. (نائینی، بی‌تا، ج ۴: ۴۲۴) بعد از ذکر تصور خیالی که ممکن است برای برخی پیش آید، جریان استصحاب در قسم سوم از دیدگاه ایشان غیر قابل قبول است. (همان)

از نظر محقق نائینی فساد این توهم آن قدر واضح است که نیازی به جواب هم ندارد. عین همین برخورد را تقریباً در بیان نویسنده «منتقل الاصول» هم می‌بینیم. ایشان می‌فرماید درست است که طبیعی با وجود افرادش وجود پیدا می‌کند، اما رابطه کلی طبیعی با افرادش چگونه رابطه‌ای است؟ همانند یک پدر و چند فرزند است؟ یعنی یک کلی است که در ضمن همه افراد موجود است یا همانند پدران متعدد و فرزندان

متعدد است که هر فرزندی پدری دارد. یعنی به تعداد افراد انسان، کلی طبیعی انسان وجود دارد. نائینی معتقد است که نسبت کلی به افرادش نسبت آباء متعدده به أبناء متعدده است.

فَلِكُلِّ فَرْدٍ حَصَّةٌ تَغَايِرُ حَصَّةَ الْآخَرِ وَ الْحَصَّةُ الَّتِي تَعَلَّقُ بِهَا الْيَقِينُ سَابِقاً إِنَّمَا هِيَ الْحَصَّةُ الَّتِي كَانَتْ فِي ضَمَنِ الْفَرْدِ الَّذِي عِلْمُ بحدوثه و ارتفاعه و يلزمه العلم بارتفاع الحصة التي تخصه أيضاً و لا علم بحدوث حصة أخرى في ضمن فرد آخر، فأين المتيقن الذي يشك في بقاءه ليستصحب؟ (همان: ۴۲۵)

لذا روی این مبنای منطقی و فلسفی می‌گوییم در منزل دو انسان موجود است؛ زید که از منزل خارج شد، طبیعی انسان در ضمن او هم که مختص به او بود از منزل خارج شد و نسبت به طبیعی دیگر همان طور که در اصل وجود فرد دیگر شک داریم، در اصل تحقق طبیعی در ضمن آن نیز شک داریم، لذا ارکان استصحاب تمام نیست تا «کلی» را استصحاب کنیم. بعد مرحوم محقق نائینی به تفصیل وارد میدان استدلال رد این توهم می‌شود و در ادامه بسیار تعجب می‌کند از این که مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در این فرض استصحاب را جاری می‌داند.

دیدگاه محقق فیروز آبادی

برخی از اصولیین بین دید عرفی در عرض مانند رنگ‌ها و شدت و ضعف آنها تفاوت قائل نشده‌اند. از جانی دیگر درست است که افراد طبیعی مانند زید و بکر دارای خصوصیات متفاوت شخصی هستند، اما این موارد در غیر ایجاب و استحباب یا حرمت و کراهت می‌باشد، چرا که بین این‌ها غیر از شدت طلب و ضعف طلب مانند سیاهی شدید و ضعیف تفاوتی نیست. در حقیقت در اینجا رفتن و آمدن فرد دیگر نیست، بلکه تبدل در مراتب است و لذا استصحاب جاری می‌گردد که شیخ انصاری هم در این مورد استصحاب را جاری می‌دانند، اما این باور را مرحوم فیروز آبادی در «عنایت الاصول» قبول ندارد و جواب می‌دهد که امر چنین نیست که تصور شده است:

گرچه امر در حقیقت و واقع و با دقت عقلی چنین است، اما عرف این دیدگاه را ندارد. عرب استحباب را غیر از وجوب و حرمت را غیر از کراهت داند و در حقیقت این موارد را باهم مباین می‌داند، نه این که فردی بداند واحد مستمر که صرفاً اختلاف در شدت و ضعف آنان است. بنابراین جایی برای استصحاب در این مورد نمی‌توان یافت. (فیروز آبادی، ۱۴۰۰، ج ۵: ۱۳۸؛ روحانی، ۱۴۱۴، ج ۶: ۱۷۹)

محقق اصفهانی

محقق اصفهانی در این مورد نظر خاصی دارد. وی بر این باور است که فرق بین وجوب و استحباب از باب شدت و ضعف رحجان نمی‌باشد کما این که عده‌ای چنین تصور کرده‌اند، بلکه وجوب و استحباب از امور اعتباریه هستند که وجود آنها به خاطر انشای مفاهیم‌شان از طرف شارع و یا امر می‌باشد. وجود و تحقق آنها به اعتبار است. معلوم است که در اعتبار، شدت و ضعف معنا ندارد. (اصفهانی، ۱۴۰۸، ج ۵: ۱۵۲)

نظریه تفصیل

از کلمات مرحوم شیخ انصاری هم همین مطلب برداشت می‌شود، اما تحلیلی که ایشان دارد نشان می‌دهد که قائل به تفصیل هستند و هم قائل به عدم جریان استصحاب در قسم کلی سوم. تقریباً استدلال به این صورت است که اگر عرف بپذیرد همان متیقن سابق باقی است، قطعاً شیء قابل استصحاب است. وی با تفصیل و تقسیماتی که ایجاد می‌کند، در آخر می‌فرماید: در جایی استصحاب جاری می‌گردد که در آنجا با دید تسامحی خودش بنگرد. به گونه‌ای که فردی که بعد از فرد اول که قطعاً رفته، آمده است، این فرد را استمرار همان فرد اول به شمار آورد. مثلاً می‌دانیم که فلان رنگ سیاه شدید در فلان محل وجود دارد و شک می‌کنیم که بر اثر نور خورشید تبدیل به بیاض پیدا کرده است یا خیر و یا به رنگ سیاه ضعیف‌تری تبدیل یافته است، عرف در این مورد استصحاب می‌کند و به نظر عرف تداوم همان رنگ قبلی است، گرچه به دقت عقلی تبدیل صورت گرفته است. همچنان فردی که در مرتبه‌ای قرار دارد که از مراتب کثرت شک است، سپس شک می‌کند به جهت اشتباه در مفهوم یا مصداق در زوال یا تبدیل به مرتبه پایین‌تر یا علم دارد که مایعی را به آب اضافه کرده است، اما بعداً شک می‌کند که بعد از مدتی زایل شد یا تبدیل پیدا کرد به مضاف دیگر. (شیخ انصاری، پیشین: ۶۴۰)

مرحوم شیخ انصاری بر این باور است که ملاک در جریان استصحاب این است که متیقن سابق را ما استمرار دهیم تا شک لاحق ولو این که مورد لاحق مغایر با دقت عقلی باشد. ملاک این است که دید عرفی به آن بگوید که همان ملاک یا شیء هنوز باقی است. (همان: ۶۴۱) به این صورت که در احتمال اول استصحاب جاری می‌گردد، اما در احتمال دوم استصحاب جاری نمی‌گردد. (مظفر، پیشین: ۲۸۳) به قول مظفر، شیخ انصاری هم قائل به تفصیل است. شیخ ارکان یقین و شک را در کلی قسم سوم در برخی از صورش تمام می‌داند. «وی قائل به تفصیل گردیده است بین موردی که احتمال می‌دهیم حدوث فرد دیگر را مقارن حدوث فرد معلوم الحدوث و الارتفاع، و احتمال حدوث فرد دیگر مقارن با ارتفاع فرد معلوم الحدوث و الارتفاع. وی جریان

استصحاب را در مورد اول قبول دارد اما در مورد دوم قبول ندارد». (واعظ بهسودی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۱۱۴)

دلیل مرحوم شیخ انصاری بر جاری کردن و جاری نکردن استصحاب:

در قسم اولی جاری می‌دانند، چون کلی که معلوم سابق است، مردد است بین وجودش به گونه این که مرتفع نمی‌شود با ارتفاع فرد معلوم الارتفاع و این که مرتفع می‌گردد به ارتفاع آن فرد؛ پس احتمال می‌دهیم که همان مورد ثابت قدیم در زمان لاحق تداوم دارد و عین موجود سابق است، بنابراین استصحاب جاری می‌گردد. اما در صورت دوم استصحاب از نظر شیخ جریان ندارد به این صورت که: «کلی معلوم سابق یقیناً از بین رفته است، اما وجودش را در ضمن فرد دیگری که از اول مشکوک الحدوث است، نمی‌توان استصحاب نمود، پس استصحاب لایجری.» (همان) اما خوبی استصحاب را در این دو صورت جاری نمی‌دانند.

کلی صرفاً در ضمن فردش وجود پیدا می‌کند، اما زمانی که کلی در ضمن فردش تحقق پیدا کند، به خودش خصوصیات فردی را می‌گیرد. در این صورت علم به وجود فرد معین موجب علم به حدوث کلی می‌شود که خصوصیات فردی خودش را دارد. اما وجود کلی که کسب اختصاص از فرد خودش کرده و بعداً احتمال دارد آمده باشد، برای ما وجودش معلوم نیست. اما چیزی که برای ما معلوم است از بین رفتن کلی و فرد قبلی است، اما فردی که محتمل البقاء است برای ما معلوم نیست. پس شک ما به چیزی که یقین بر آن تعلق گرفته بود تعلق نگرفته است. واضح است که استصحاب جاری نمی‌گردد. (همان: ۱۱۵)

نقد دیدگاه شیخ انصاری

قبلاً گفتیم که شیخ انصاری از جهتی قائل به عدم جریان استصحاب کلی قسم سوم است و از جهتی هم قائل به تفصیل است مرحوم خوبی عدم جریان استصحاب را با نقضی که از کلام خود مرحوم شیخ نقل می‌کند، نتیجه می‌گیرد. اگر کسی از خواب بیدار شود و احتمال بدهد که در حال خواب محتلم شده است، برای ایشان جایز نیست که با وضو وارد نماز گردد. البته بنا بر جریان استصحاب در صورت اول از قسم سوم استصحاب کلی. علت این است که استصحاب حدث می‌کنیم بعد از وضو جاری می‌گردد به خاطر احتمال اقتران حدث اصغر با جنابت که قطعاً این با وضو گرفتن رفع نمی‌گردد. در حالی که به این مورد شیخ انصاری ملتزم نیست و نه غیر شیخ، در حالی که وضو در اینجا کفایت است و این از بدیهیات است. از این نظر ایشان

برداشت می‌کنیم که در قسم سوم کلی از نظر شیخ استصحاب جاری نمی‌گردد. (واعظ بهسودی، همان: ۱۱۵)

مرحوم شیخ در قسم سوم موردی را استثنا کرده و قائل به جریان استصحاب شده که در آن مورد تسامح عرفی است. مرحوم خوئی باز هم ایراد می‌گیرد و می‌فرماید که این مورد اصلاً از استصحاب کلی نوع سوم خارج است، به گونه‌ای که استصحاب کلی نوع سوم شمرده نمی‌شود.

اگر از نظر عرف فرد لاحق همان فرد سابق شمرده شود و شدت و ضعف در عرض از حالات شیء باشد، در این صورت استصحابی که جاری می‌گردد در حقیقت جریان استصحاب در فرد خارجی است؛ یا اگر هم کلی باشد از قبیل قسم اول کلی است، البته در صورتی که اثری برای کلی باشد نه منظور خصوصیت فرد. (همان: ۱۱۶)

دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه

مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه از کسانی است که در استصحاب کلی نوع سوم قائل به تفصیل شده است. ایشان معتقدند که در کلی نوع سوم، چنانچه از نظر عرف، با توجه به تبدل فرد، وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه برقرار باشد، استصحاب جاری است و الا ضابطه‌ای برای تشخیص وحدت در اینجا وجود ندارد. مثلاً در بقای نوع انسان تا هزار سال، عرف بر این باور است که نوع انسان باقی است، اما در مثل شک در بقای جنس حیوان که مردد بین انسان و حمار است، معتقد به بقای جنس نیستند، زیرا عرف، انسان را از جنس حیوان نمی‌داند. (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۸۱-۹۴)

شاید بتوان ضابطه‌ای در حکم عرف به بقا و عدم بقا ارائه کرد.

اگر مصداق از اموری است که بالتفصیل یا بالاجمال معلوم است، اما ذهن عرف در آن ولو به نحو اشاره متوجه خصوصیات شخصی می‌شود، در این صورت استصحاب جاری نمی‌شود، چون متیقن در اینجا متوجه قدر جامع می‌شود، نه خصوصیات شخصی که استصحاب جاری می‌شود. (همان: ۸۲)

دیدگاه آقا ضیا عراقی

وی معتقد است که در یک قسم از صور اربعه قسم سوم کلی استصحاب جاری می‌گردد و آن صورت عبارت است از:

و هو ما یكون المشكوك اللاحق علی نحو یعد عرفاً من مراتب الموجود

السابق، دون الاولین و هما صورتا کون الشک فی بقاء الکلی لاجل احتمال

وجود فرد آخر مع الفرد المعلوم حدوثة و ارتفاعه، أو حدوثة مقارناً لارتفاعه. (عراقی، بی تا، ج ۳: ۱۳۴)

وی علت عدم جریان استصحاب کلی را در این دو قسم استدلال می‌کنند که هیچ ملاک و دلیلی بر جاری شدن استصحاب در این دو قسم از کلی نیست. کسانی که فکر کرده‌اند در این دو قسم استصحاب جاری می‌گردد، صرف تخیلی است که فکر کرده‌اند وقتی فرد کلی در خارج وجود پیدا کرد، این وجود ملازم وجود کلی هم هست. وقتی که فرد اول یقیناً مرتفع گردید، احتمال می‌دهیم وجود فرد دیگر که همزمان با او حادث شده یا هنگام رفتن او فرد دیگری حادث شده است. در این هنگام شک می‌کنیم در بقا و ارتفاع کلی و استصحاب قابل جاری شدن است، چون ارکان استصحاب که یقین به وجود و شک در بقا باشد، موجود است.

اما مرحوم آقا ضیا این استدلال را نمی‌پذیرد و معتقد است که این خیالی است بی اساس، چرا که آن «طبیعی» را که شما ادعا کردید اگرچه در خارج در قالب فردش وجود یافته است، اما در وجود فرد دیگری که هنوز ما او را نمی‌شناسیم وجود نیافته است و فرد قبلی هم که یقیناً از بین رفته است. باید گفت که بقای فرد در خارج مانند حدوث آن می‌باشد. آنی که وجود یافت، رفت اما دیگری مشکوک الحدوث است و هنوز وجود پیدا نکرده تا در ضمنش «کلی» متولد شده باشد، چرا که از طرف دیگر بقای فردی با حد و رسم خودش در حالی که فرد دیگری جای او را فرضاً گرفته است، محال است.

از طرف دیگر آقا ضیا از فرض دیگر استصحاب کلی هم دور نمانده است و چنین اظهار نظر کرده است:

و هو ما كان الشك في البقاء لاجل احتمال بقاء مرتبه من المستصحب بعد اليقين بارتفاعه بمرتبه أخرى، كالسواد الشديد الذي علم بورود الماء عليه فشك في زواله بالمرّة او بقاءه بمرتبه أخرى دونه. (همان: ۱۳۶)

وی به این باور می‌رسد که این خود نیز دو صورت پیدا می‌کند: ۱. چنان تغییر در مرتبه بوجود می‌آید که عرف این مرتبه را از بس ضعیف شده که یک مرتبه مابین فکر می‌کند؛ ۲. این مرتبه به گونه‌ای است که آن را از مراتب قبلی می‌داند.

نتیجه

آنچه از مباحث بزرگان اصول در مبحث استصحاب کلی نوع سوم در می‌یابیم، بیشتر بحث فلسفی و منطقی را پیش کشیده‌اند. در حالی که نتیجه استصحاب تعیین حکم برای مکلف حیران است، که نمی‌تواند مبتنی بر مباحث فلسفی و منطقی باشد.

مباحث فلسفی و منطقی دقتی را می‌خواهد که عرف گاهی از درک آن عاجزند. در استصحاب هم مانند سایر مسائل شرعی و مفاهیم دینی، درک عرف از اهمیت بالایی برخوردار است. فهم عرف و درک آن می‌تواند در استصحاب تعیین‌کننده باشد. در استصحاب کلی نوع سوم هم نظر عرف ملاک و تعیین‌کننده است. می‌توان نتیجه گرفت که استصحاب در قسم کلی سوم نمی‌تواند جاری شود، چون شک در بقای کلی به خاطر احتمال جایگزین شدن فرد دیگر به جای فرد اولی معلوم است. به گونه‌ای که کلی در ضمن آن به گونه‌های متفاوت متصور است.

می‌دانیم که فرد مردد و محتمل دومی یکبار وجودش قابل احتمال است در محدوده زمانی فردی که وجودش هم معلوم است و رفتش را هم علم داریم و فرض دیگر احتمال می‌دهیم حدوث فرد محتمل را مقارن با رفتن آن فرد معلوم در این قسم است که فرض دو قسمت می‌گردد، یک مرتبه این فرد محتمل البقا فردی است مابین از نظر وجودی با فرد معلوم و یک مرتبه هم از مراتب آن فرد است به گونه‌ای که یکبار عرف این مرتبه را مابین با آن فرد معلوم می‌داند و یکبار عرف مابین نمی‌داند، بلکه از مراتب موجود سابق می‌داند. قهراً در مرتبه آخر استصحاب قابل جریان است.

قسم آخر از اقسام استصحاب کلی نوع سوم، مانند قسم اول از اقسام استصحاب کلی است. در قسم اول گفتیم که هم استصحاب شخصی قابل جریان است و هم استصحاب کلی؛ اما این که چرا استصحاب در دو قسم اول استصحاب کلی نوع سوم جاری نمی‌شود دلیلش این است که ارکان استصحاب کامل نیست، چون متعلق یقین و شک متفاوت هستند. در قسم سوم هم استصحاب جاری نمی‌گردد، برای این که در قسم دوم از دو قسم اول قرار می‌گیرد. بحث استصحاب کلی یکی از مباحث کاربردی و راهگشای عمل مکلفین است. چنانچه در این زمینه تفحص و تفکر بیشتری صورت بگیرد احتمال راهگشایی بیشتر را نوید می‌دهد، اما از نظر ما استصحاب کلی قسم سوم قابل جریان نیست.

منابع و مأخذ

- اصفهانی، شیخ محمدحسین (۱۴۰۸)، *نهاية الدرايه في شرح الكفايه*، الطبعة الاولى، ج ۵، مؤسسة آل البيت: لأحياء التراث، قم.
- امام خميني (۱۳۷۵)، *الاستصحاب*، ج ۱، موسسه تنظيم و نشر آثار امام الخميني، تهران.
- انصاري، شيخ مرتضى، *فرائد الاصول*، موسسه النشر الاسلامي، ج ۲، قم.
- ايرواني، باقر (بي تا)، *الحلقه الثالثه في اسلوبها الثاني*، الجزء الرابع، دار الاعتصام.
- جزايري مروج، سيد محمدجعفر (۱۴۱۱)، *منتهى الدرايه في توضيح الكفايه*، ج ۶، ج ۲، مطبعة الامير، قم.
- جوان، موسى (۱۳۴۴)، *بطلان قاعده استصحاب*، ج ۱، تهران.
- حسيني يزدي فيروزآبادي، سيدمرتضى (۱۴۰۰)، *عنايه الاصول في شرح كفايه الاصول*، الجزء ۵، الطبعة ۴، انتشارات فيروزآبادي، قم.
- خراساني، محمدكاظم (۱۴۲۵)، *كفايه الاصول*، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة التاسعه، قم.
- خميني، روح الله (۱۳۸۵ق)، *الرسائل*، چاپخانه مهر، قم.
- خميني، سيدمصطفى (۱۳۷۶)، *تحريرات في الاصول*، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام، ج ۱، تهران.
- _____ (۱۴۱۴)، *تحريرات في الاصول*، موسسه الطباعة و النشر، الطبعة ۱، المجلد ۳، تهران.
- خويي، سيد ابوالقاسم، *مصباح الاصول*، نگارنده: سيدمحمد سرور واعظ بهسودي، ج ۳، ج ۵، داوري، قم.
- روحاني، سيدمحمد (۱۴۱۶)، *منتقى الاصول*، ج ۶، الطبعة الثانيه، الهادي، قم.
- سبحاني، جعفر (۱۳۸۵)، *الموجز في اصول الفقه*، ترجمه: محسن غرويان و سيد محمد رضا طالبيان، انتشارات دارالفكر، ج ۲، ج ۱، قم.
- _____ (۱۳۸۷)، *ترجمه و شرح الموجز في اصول الفقه*، ج ۲، مترجم: عباس زراعت، ج ۸، حقوق اسلامي، قم.
- _____ (۱۳۸۸)، *ترجمه و شرح كامل الوسيط في اصول الفقه*، ج ۴، مترجم: عباس زراعت، ج ۱، مؤسسه فرهنگي، هنري دانش پذير، تهران.
- شيخ حسن بن شهيد الثاني (۱۳۷۴)، *معالم الاصول*، ج ۱، دارالفكر، قم.

- شیرازی، سید محمد (بی تا)، *الوصول الى كفاية الاصول*، ج ۵، الطبعة الثانية، مكتبة الوجداني، قم.
- صرامی، سیف الله (۱۳۸۲)، *منابع قانونگذاری در حکومت اسلامی*، ج ۱، بوستان کتاب قم.
- عراقی، شیخ ضیاء الدین، *نهاية الافكار (بی تا)*، نگارنده: شیخ محمد تقی بروجردی، ج ۴، جامعه مدرسین، قم.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۴)، *مبادئ الاصول الى علم الاصول*، ج ۱، المطبعة العلمية، قم.
- غروی نائینی، میرزا محمد حسین (بی تا)، *فوائد الاصول*، نگارنده: شیخ محمد علی کاظمی خراسانی، *تعلیق: آقا ضیاء الدین عراقی*، ج ۴، نشر اسلامی، قم.
- غزالی، محمد (۱۴۱۷)، *المستصفي*، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- فاطمی، سید احمد (۱۳۵۳)، *تجريد الاصول*، ج ۱، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- قلی پورگیلانی، مسلم (۱۳۸۸)، *تدوین نموداری کفاية الاصول*، ج ۳، عروج، تهران.
- محمدی خراسانی، علی (۱۳۸۹)، *شرح کفاية الاصول*، ج ۳، ج ۱، الامام الحسن ابن علی علیه السلام، قم.
- محمدی، علی (۱۳۷۲)، *شرح رسایل*، ج ۵، ج ۱، دارالفکر، قم.
- مظفر، شیخ محمدرضا (۱۴۰۵)، *اصول الفقه*، ج ۲، نشر دانش اسلامی، قم.
- موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۸۷)، *استصحاب شرح کفاية الاصول*، ج ۱، مجد، تهران.
- واعظ بهسودی، سید سرور (۱۴۲۰) *مصباح الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله خویی)*، ج ۳، ج ۶، مکتبه الداوری، قم.
- هاشمی، سید محمود (۱۴۱۷)، *بحوث فی علم الاصول*، الطبعة الثانية، مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه، قم.

